

عملیات نجات من

درست از آب در نمی‌آید

جمعه‌ی قبل از تعطیلات زمستانی، مادرم یک کوله‌پشتی و چند تا سلاح مرگبار برایم آماده کرد و مرا به یک مدرسه‌ی شبانه‌روزی جدید برد. سر راه، دوستانم آنابث^۱ و تالیا^۲ را هم سوار کردیم. از نیویورک^۳ تا بارهاربر^۴ در ایالت مین^۵، هشت ساعت راه بود. برف و بوران بزرگراه را درمی‌نوردید. چند ماه می‌شد که من، آنابث و تالیا همدیگر را ندیده بودیم، اما توی این کولاک و با فکر کردن به کاری که قرار بود انجام بدهیم، آن قدر عصبی بودیم که نمی‌توانستیم زیاد حرف بزنیم. اما مادرم با ما فرق می‌کرد. او وقتی عصبی می‌شد، بیشتر حرف می‌زد. وقتی سرانجام به وست‌اورهال^۶ رسیدیم، هوا دیگر داشت تاریک می‌شد و مادرم همه‌ی خاطرات دوران کودکی‌ام را برای آنابث و تالیا تعریف کرده بود، خاطراتی که بازگویی آن‌ها باعث می‌شد خجالت‌زده شوم.

1. Annabeth
3. New York
5. Maine

2. Thalia
4. Bar Harbor
6. Westover Hall